



نفاق و منافقان در قرآن کریم

سید ابراهیم سید علوی

مقدمه

نفاق بطور کلی، رفتار و خصلتی است بشری و ناشی از انگیزه‌های خاص مادی و دنیوی. اصولاً وقتی انسان در برابر هر حقیقت و منطقی قرار می‌گیرد، عقلاً چهار حالت و وضع برای او قابل تصور است:

الف: با دل و زبان هر دو، به حقیقت اذعان کند و در برابر آن تسلیم باشد و به اصطلاح ایمان آورد.

ب: نه به دل اذعان و اقرار کند و نه به زبان، بلکه روی حقیقت پرده کشد و به اصطلاح کافر گردد.

ج: در برابر حقیقت کاملاً تسلیم باشد و آن را از ژرفای دل باور دارد و ایمان آورد ولی در ظاهر و در موقعیت خاصی، به زبان، انکار حقیقت نماید و به اصطلاح تقیه کند.

د: در مقابل حقیقت تسلیم نباشد و به دل اذعان و ایمان نداشته باشد لیکن بر اساس انگیزه‌هایی مشخص، تصنع و ظاهر سازی کند؛ به زبان ایمان آورد و تظاهر به اسلام کند و به اصطلاح دورویی و نفاق نماید.

این تقسیم‌بندی و حصر عقلی در مورد کل انسان صادق است و در زمینه همه حقایق و واقعیات هستی امکان تحقق دارد و از بعد روحی و رفتاری، صرف‌نظر از نامگذاری و اصطلاح خاص، بر همه موارد صدق می‌کند. اگر چه به عقیده برخی صاحب‌نظران «نفاق»، در عرف اسلام در معنی خاص و ویژه‌ای شهرت یافته است و حتی عرب قبل از اسلام از معنی اصطلاحی آن، آگاهی نداشته است.

لازم به یادآوری است که تقیه و نفاق هر چند در دوگانگی دل و زبان و ظاهر و باطن برابرند لیکن در بینش اخلاقی اسلام و از دیدگاه ارزش‌گذاری، تقیه یک رفتار اخلاقی و یک عمل ارزشی است و مورد تأیید شارع مقدس است ولی نفاق به عنوان دورویی، عمل و رفتاری ضد اخلاقی تلقی شده است و مورد نکوهش شرع انور می‌باشد.

پژوهشی پیرامون واژه نفاق

قیومی: «النفاق بفتح نین سرب فی الارض یکون له مخرج من موضع آخر و منه قيل: نفاق الرجل اذا اظهر الاسلام لاهله و اضر غیر الاسلام و اتاه مع اهله و قد خرج منه بذلك و محل النفاق، القلب»^۱

یعنی: «نفاق» به دو فتحه، نقب و شکافی است در زمین که از جای دیگر راه خروج دارد و از همین جاست که گویند مرد، نفاق کرد هنگامی که او برای مسلمانان، اظهار اسلام کند ولی جز اسلام در دل داشته باشد و ظاهراً با اسلام و اهل اسلام باشد در حالی که با دل‌بستگی به غیر اسلام از آن خارج گشته است و جایگاه نفاق، دل آدمی است.

طریحی: «المنافقون جمع المنافق و هو الذی یخفی الکفر و یظهر غیره. من النفاق و هو السرب فی الارض. ای یستر بالاسلام کما یستر فی السرب. و فی الحدیث:

المنافق الذی یظهر الایمان و یتصنع بالاسلام و النفاق بالكسر فعل

المنافق»^۲

یعنی: منافقون جمع منافق است و او کسی است که کفر پنهان دارد و جز آن اظهار می‌کند و از کلمه «نفاق» گرفته شده است و آن سوراخ و شکاف موجود در زمین را گویند و منافق خود را با اسلام می‌پوشاند و در آن پنهان می‌شود آن گونه که در شکاف زمین استتار

می‌شود. در حدیث آمده: منافق کسی است که ایمان، آشکار می‌سازد و با اسلام ظاهرسازی می‌کند و نفاق، رفتار و عمل منافق را گویند.

ابن اثیر: «قد تكرر في الحديث ذكر النفاق و ما تصرف منه اسماً و فعلاً و هو اسم اسلامي لم تعرف العرب بالمعنى المخصوص و هو الذي يستر كفره و يظهر ايمانه و ان كان اصله في اللغة معروفاً»^۳

یعنی: در حدیث به طور مکرر، از نفاق و مشتقات آن، سخن به میان آمده و آن، اسمی اسلامی است و عرب به این معنی، با آن آشنایی نداشته است و او کسی است که کفر خویشتن پوشیده می‌دارد و ایمان آشکار می‌سازد هر چند که از نظر لغت، معلوم است.

راعب اصفهانی: «النفاق الدخول في الشرع من باب و الخروج عنه من باب و على ذلك تبه بقوله: (ان المنافقين هم الفاسقون) ای الخارجون من الشرع»^۴

یعنی: نفاق، وارد شدن در شرع از دری و بیرون شدن از آن از دری دیگر است و به همین معنی خداوند، در آیه‌ای توجه داده است که منافقان، فاسقاند. یعنی خارج شدگان از شرع می‌باشند.

عبدالرحیم صفی‌پوری: «نفاق، راه باریک است در زمین که به سوی جائی رود و منه قوله تعالى: (نفاقاً في الارض)، منافقه، دورویی کردن، نفاق مثله یعنی کفر پوشیدن و ایمان آشکار کردن...»^۵

خلیل بن احمد: النفاق سرب في الارض له مخلص الي مكان و النفاق: الخلاف و الكفر للمؤمنين امور غير محزنة و للمنافق سرّ دونه سرب^۶

یعنی: نفاق شکافی است در زمین که از جای دیگر راه خلاص دارد و نفاق به معنی مخالفت و کفر می‌باشد. برای مردم با ایمان، کارهایی است که غم‌افزا نیست و لیکن منافقان دارای رازی هستند که در کنار آن راه و شکافی وجود دارد.
بخارائی: منافقه و نفاق یعنی دورویی.^۷

نفاق و منافقان در قرآن کریم

موضوع نفاق و جریبانهای مربوط به منافقان، در میان آیه‌های قرآنی به تناسب هر سوره

و محور بحثهای آیات و سوره، وجود دارد. متجاوز از بیست و هفت مورد، واژه نفاق و مشتقات آن در قرآن مجید آمده است.^۸

آیات تقریباً نخستین سوره بقره، با آن که کلمه نفاق و دیگر اشکال آن در آنها ذکر نشده است مربوط به منافقان و بیان برخی ویژگیهای روانی، اخلاقی و رفتاری آنان است چنان که استاد علامه طباطبائی رحمه الله تعالی علیه به این معنی تصریح کرده است.^۹

در سوره آل عمران، در چند آیه، عمدتاً از موضعگیریها و بهانه‌جوییهای منافقان در مورد جنگ و جهاد یاد شده است.

در سوره انفال راجع به ناهنجاری دل و روان منافقان و برخی خصال دیگر آنها سخن به میان آمده است. و در سوره توبه، طی آیات متعدّد درباره اضطراب و تشویش خاطر اهل نفاق و برخی کارهای بهانه‌جویانه و همسستگیها و وابستگی‌های فسق‌آلود و خائنه و بسیاری دیگر از زشتکاریهای ایشان مطالبی آمده است.

در سوره احزاب، باز بعضی از خصلتها و ناهنجاریهای روانی منافقان از جمله شایعه‌پردازی و اراجیف پراکنی مودیان و آزاردهنده مطرح گردیده است. در سوره فتح، به موضوع سوءظن و بدگمانی به خدا اشاره شده است.

در سوره حدید، ندامت و حسرت منافقان در روز قیامت و دست به دامن اهل ایمان شدن، و در سوره منافقون، بسیاری از شگردهای دو رویانه و سخنان دروغ و دور از واقعیت آنان به طور مبسوط و گسترده بررسی شده است.

علاوه بر اینها، در برخی آیات سوره محمد و اعراف و سوره‌های دیگر، که صحبت از طبع دل و مهر شدن قلب، به میان آمده خواه ناخواه سخن از منافقان نیز به میان آمده است.

ویژگیهای منافقان در قرآن (خصال و رفتارها)

بر اساس آیات مربوط به بیان خصلتها و رفتارهای منافقان، ویژگیهای یاد شده را به شرح زیر می‌توان بیان کرد:

در دل منافقان، مرض است؛ دور و دو زبان هستند؛ فریبکار و بیشعورند؛ دروغگویند؛

هر چند ادعای اصلاح دارند در واقع مفسد و تبہکارند؛ سفیه و بی‌خردند و اما مردم را سفیه و بی‌خرد می‌پندارند؛ بازیچهٔ دیگرانند؛ طغیانگر، گمراه و زیانکارند؛ حیرت‌زده و سرگردانند؛ بیشش درست ندارند؛ لال‌بازی درمی‌آورند و همچون ناشنویان رفتار می‌کنند؛ از مرگ می‌هراسند و هر صدا و فریادی را علیه خود می‌دانند و همواره در شك و تردید به سر می‌برند.^{۱۰} بر سر دو راههٔ کفر و ایمانند و سرانجام به کفر و فساد نزدیکترند؛ از شرکت در جهاد، و مبارزه با فساد سرباز می‌زنند و از اطاعت رهبری صالح جامعهٔ اسلامی سرپیچی می‌کنند و همواره علم مخالفت برمی‌افرازند و خود به صورت يك جریان مخالف، نوعی داعیهٔ رهبری دارند.^{۱۱}

در داوربها به طاغوت مراجعه می‌کنند؛ سد راه خدايند؛ شیطان راهبر ایشان است؛ قسم دروغ می‌خورند؛ ظاهراً خوش خدمتی نشان می‌دهند؛ وارونه هستند؛ عملاً همهٔ درها را به روی خود بسته‌اند؛ مدام بین کفر و ایمان در حرکتند و بالاخره گرفتار عذاب دردناک الهی‌اند. کافران را اولیای خود می‌دانند؛ با هر گروهی سر و سر دارند و با هر جریانی همراهی و همکاری می‌کنند و سرانجام در دوزخ با کافرانند؛ هر گاه پیروزی از آن مؤمنان باشد خود را در مسلک آنان جای می‌دهند و اگر کافران را بهره‌ای از پیروزی و موفقیت نصیب شود بر ایشان متّ می‌نهند و آن پیروزی را نتیجهٔ کمک و همفکری خود قلمداد می‌کنند. منافقان مردمانی فریبکارند، نسبت به نماز و عبادت سهل‌انگار، بی‌حال و کسل می‌باشند. ریاکار و اهل تظاهرند، و جز اندکی به یاد خدا نیستند، افرادی مذدبند و در نهایت در قعر دوزخ جای می‌گیرند.^{۱۲}

شیطان، اعمال خویش را بر ایشان می‌آراید و مغرورشان می‌کند و دلسوزی نشان می‌دهد، اما در مرحلهٔ حساس، آنها را رها می‌کند و تنهایشان می‌گذارد. اهل نفاق، مؤمنان را در دین و عقیده‌شان مسخره می‌کنند و شامت می‌نمایند؛ منکر سخنان پیشین خود می‌شوند؛ تلاش مذبح‌خانه می‌کنند؛ در دنیا و در آخرت یار و یابوری ندارند؛ بخیل و تنگ‌نظرند؛ از انجام کارهای خیر رویگردانند؛ بی‌وفا و عهد شکنند؛ نفاق و دورویی را از یکدیگر ارث می‌برند؛ محرومان و ضعفاي جامعه را به دیدهٔ حقارت می‌نگرند و به سخره می‌گیرند؛ فاسق و بی‌دین‌اند؛ روحیهٔ مردم را در مورد جنگ و جهاد، سست می‌کنند؛ بیانه تراش، تبیل، بی‌حال و راحت‌طلبند؛ نفهم و کودن و کند ذهن و عقب‌مانده از قافله‌اند؛ احیاناً بهره‌ای از مال و فرزند

دارند ولی فایدهٔ درست و حسابی از آنها بر نمی‌گیرند؛ از آشکار شدن وضع بد خویش، بیمناک و دلنگرانند؛ اهل نفاق بشدت به هم وابستگی فاسقانه و خائنانه دارند؛ فرمان به بدی می‌دهند؛ از انجام کارهای نیک بازمی‌دارند و به هر حال مورد لعن و نفرین الهی‌اند؛ بر دل‌های منافقان مهر خورده و با وصف نفاق قابل هدایت نیستند؛ پلید و ناپاکند و حدود الهی را نمی‌شناسند؛ انفاق و احسان را غرامت و خسارت می‌پندارند؛ و آنان عذاب خواهند شد؛ برای صدمه زدن به کیان جامعهٔ مسلمان و ایجاد تفرقه و نبرد با ارزشهای توحیدی، مسجد می‌سازند و مدعی نیکوکاری و اصلاح می‌باشند.^{۱۳}

با همهٔ اینها اگر برآستی توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و پند و اندرز و خیرخواهی خدا و رسول را بپذیرند، خداوند توبه‌پذیر و مهربان است و در غیر این صورت حتی اعمال نیکشان، پوچ و باطل خواهد شد و کینه‌های دلشان به نحوی آشکار خواهد گردید.^{۱۴}

تاریخچهٔ نفاق و منافقان در اسلام

نفاق، تاریخچه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد و چنان که یادآور شدیم عمل منافقانه، نوعی رفتار مربوط به آدمی است در شرایط اجتماعی و اوضاع روحی خاص. «نفاق» و «منافی» از نظر اصطلاحی و به عنوان یک جریان سیاسی، اجتماعی و عقیدتی با تاریخ اسلام و سیرهٔ پیغمبر اکرم (ص) رابطهٔ نزدیک دارد و چنان که این‌اثیر جزری تصریح کرده است، واژهٔ «نفاق» در اسلام وضع شده و عرب به این معنا و مفهوم با آن آشنایی نداشته است.^{۱۵}

استاد علامه طباطبایی قدس سره می‌نویسد:

اخبار فراوان داریم که عبدالله بن ابی بن سلول و یاران منافق او کارها را بر پیامبر (ص) وارونه می‌کردند و برای او در مدینه مشکلات ایجاد می‌کردند. آنها نزد مؤمنان شناخته شده بودند و یک سوم مردم مدینه را تشکیل می‌دادند و همانها بودند که در غزوهٔ احد از سپاه اسلام جدا شدند و به مدینه بازگشتند و مسلمانان را در آن جنگ تنها گذاشتند. و از همین نکته برخی گفته‌اند که حرکت نفاق با ورود اسلام به مدینه آغاز شده و تا نزدیکیهای رحلت رسول اکرم ادامه داشته است.^{۱۶}

صحنه‌هایی از برخوردها و عملکردهای منافقانه

در غزوهٔ بنی مصطلق، نزاعی بین جهجاه غفاری و سنان جهنی رخ داد. جهنی از انصار و غفاری از مهاجرین استمداد کرد و مسلمانی دیگر به نام جمال که از مهاجران بود فرد مهاجر را یاری کرد، ابن ابی به خشم آمد و به جمال تندی کرد، و در کنار جمعی از قبیله‌اش که اتفاقاً زیدبن ارقم نوجوان نیز در میان ایشان بود گفت: اینان (مهاجران) در بلاد ما افزون شده‌اند و با ما ناسازگاری می‌کنند. مثل ما و ایشان مثل آن مردی است که گفت: سَمَن كَلْبِكَ يَا كَلْكُ ۱۷ هر گاه به مدینه برگردیم عزیزترین، ذلیلترین را بیرون خواهد کرد. مقصود او از عزیزترین، خودش و منظورش از ذلیلترین، رسول‌الله (ص) بود! آن گاه رو به جماعت خزرچ کرد و گفت: خود کرده را تدبیر نیست. شما مهاجران را به شهر و دیار خود راه دادید و داراییهائتان را با آنان قسمت کردید، به خدا سوگند اگر جمال و منسوبان او را خوراک ندهید و برگردهٔ خویش سوار نکنید، شاید از شهر و دیار شما بگذارند و بروند.

زیدبن ارقم از این سخن و رفتار ابن ابی برآشفته و گفت: به خدا سوگند که تو ذلیل و خوار هستی و در میان قبیله و خویشاوندانت ناخوشایند، اما محمد (ص) از سوی خدا صاحب عزت و نزد مسلمانان و مؤمنان محبوب و دوست داشتنی است.

زید سخنان ابن ابی را به پیغمبر (ص) رسانید ولی ابن ابی در مقابله و رویارویی از موضع انکار برآمد و پیغمبر (ص) عذر او را بظاهر پذیرفت.

وقتی رسول خدا سپاه را به حرکت درآورد و عزم مدینه کرد، اسیدبن حضیر پیش آمد و گفت: یا رسول‌الله! بد ساعتی حرکت کردید و در همچون موقعیتی نمی‌بایستی حرکت می‌فرمودید.

پیغمبر فرمود: آیا سخن خویشاوندتان را نشنیده‌اید که پنداشته اگر به مدینه برگردد، عزیزتر، ذلیلتر را بیرون خواهد کرد. اسید گفت: ای رسول خدا! شما اگر بخواهید او را بیرون می‌کنید، او خوار و زبون است و شما عزیز و عالیقدر می‌باشید. سپس گفت: ای رسول خدا! با او (ابن ابی) مدارا کنید به خدا سوگند! هنگامی که شما از مکه به مدینه آمدید زنان قبیلهٔ او خرمهره به نخ می‌کردند و برای او تاج درست می‌کردند و او می‌پندارد که شما سلطنت او را از دستش گرفته‌اید. ۱۸ اهل سیره نوشته‌اند: جماعتی از منافقان در راه تبوك بر مسلمانان

مسلمانان افسوس می‌کردند و می‌گفتند که شما خیال می‌کنید که جنگ با رومیان همچون نبرد با اعراب است. به خدای که فردا دستهای شما بر بندند و شما را به اسیری به روم برند.^{۱۹}

جمعی از منافقان در مسجد النبی می‌نشستند و به سخنان مسلمانان گوش می‌خوابیدند و مسخره‌شان می‌کردند و به دین و مرامشان به دیده استهزا می‌نگریستند. رسول خدا دستور داد آنها را از مسجد بیرون بریزند و حتی ابو ایوب انصاری پای یکی از آنان را گرفت و کشان کشان از مسجد بیرون انداخت و عده‌ای دیگر با منافقان دیگر چنین رفتار تند و خشن کردند و آنها را با خفت از مسجد بیرون ریختند.^{۲۰}

دوازده تن از مشاهیر منافقان مواضعت کردند که مسجدی بیرون مدینه بپردازند، معارضه مسجد پیغمبر (ص) را و به بهانه آن، ایشان را جمعیتی باشد و نماز جمعه (و جماعت) در مسجد پیغمبر ترك کنند و به فراغ دل زبان طعن بگشایند و هر چه خواهند در حق پیغمبر (ص) بگویند و در حق مسلمانان ارجافها در افکنند و مسلمانان را تنفیر و تریب همی کنند و از راه خیر باز بدارند.^{۲۱}

این بود شمه‌ای از تاریخچه منافقان مدینه و هر چند که بررسی موضوعی آیات مربوط به نفاق و منافقان و تحلیل اخبار و گزارشهای تاریخی در این زمینه مجالی واسع و حتی تألیف کتابی مستقل ایجاب می‌کند، اما در این مقال که مبنایش بر اختصار است با طرح چند سؤال و ارائه دیدگاههای استاد علامه سخن را به پایان می‌بریم.

۱- آیا نفاق، فقط در میان مسلمانان مطرح بوده و یا پدیده‌ای بوده در جامعه مدینه مرکب از مسلمانان و اقلیت یهود که احیاناً رفتار منافقانه از برخی مسلمانانها و نیز یهود متظاهر به همدلی، سر می‌زده است؟

۲- بر فرض که نفاق، منحصرأدر میان مسلمانان بوده، آیا، پدیده‌ای مدنی بوده و پس از هجرت مسلمانان به یثرب صورت گرفته و یا در مکه نیز سابقه داشته و در دوران قبل از هجرت در میان مسلمانان در مکه نیز، نفاق وجود داشته است؟

۳- بر فرض که نفاق، از آغاز ظهور اسلام و از اول بعثت رسول اکرم (ص)، در مکه مطرح بوده آیا، تا رحلت پیغمبر ادامه داشته و پس از آن، بساط نفاق برچیده شده و یا همواره، نفاق با انگیزه‌های گوناگونش و منافقان با رفتارهای ویژه خویش در جامعه اسلامی حضور داشته‌اند؟

قبل از بررسی سؤالیهای سه گانه فوق، مناسبه است انگیزه‌های نفاق را بشناسیم چرا که ضمن تحلیل آنها به پاسخ مناسب نیز خواهیم رسید.

انگیزه های نفاق

در ریشه‌یابی نفاق و رفتار منافقان و همدستان ایشان، به این نتیجه می‌رسیم که اهل نفاق انگیزه‌های مختلفی داشته‌اند و عوامل گوناگون منشأ نفاق و اعمال منافقانه است که فهرست‌وار بدانها می‌پردازیم:

یک- هم‌رنگی و همسویی يك گروهك و اقلیت با اکثریت، از ترس و بزدلی و نداشتن شهامت و قدرت رویارویی با جریان حق مقتدر و حاکم.
 دو- همراهی و همگامی موقت به قصد انتقام و ارضای نفس پرکین و عداوت.
 سه- گرایش به اسلام و تمایل به مسلمین به قصد و طمع رسیدن به مال و منال که در مقطعی جز این به دست نمی‌آید.

چهار- همکاری فرد یا اقلیت ناهمگون با حاکمیت و اکثریت، به هدف استیلا و به چنگ آوردن حکومت و قدرت در آینده دور و یا نزدیک.
 پنج- رخنه در صفوف جماعت مسلمان و هم‌رنگی نشان دادن به انگیزه ایجاد تشنج و تشویش و اضطراب در درون جامعه و بالمآل براندازی نظام.

در مطالعه تطبیقی و ملاحظه انگیزه‌های یاد شده بر زمینه رخدادهای تاریخی، معلوم می‌شود که ابن ابی و دارودسته‌اش با انگیزه نخست اظهار اسلام کرده‌اند. و ابوسفیان و هوادارانش و برخی اشراف دیگر عمدتاً به انگیزه اول و دوم به نفاق آلوده گشته‌اند. چنان که برخی از اصحاب پیغمبر(ص) که در مکه به اسلام گرویده بودند، به انگیزه رسیدن به مقام دنیاوی تمایل به اسلام پیدا کرده و به نوعی نفاق داشته‌اند و همچنین رفتار منافقانه برخی از یهود مدینه با انگیزه‌های دیگری تحقق پیدا کرده است.

دیدگاههای استاد

این بحث را در دو بخش خلاصه می‌کنیم:

اول- دیدگاههای کلی استاد به هنگام ورود به تفسیر آیات مربوط به منافقان و نفاق.

دوم - تحلیل موضوع نفاق از بعد تاریخی و انگیزش.

در زمینه نخست، بیانات استاد در مجموعه مجلدات تفسیر، پراکنده است که به چند نمونه

اشاره می‌کنیم:

در تفسیر سوره توبه ذیل آیات نفاق می‌نویسد: خداوند سبحان، مردم را از شگفت‌زدگی نسبت به زیادی مال و اولاد منافقان برحذر داشته و فرمود بدون تردید آن همه دارایی و اولاد آنها را مشغول خواهد کرد و موجب سعادت و خوشبختی آنان هم نخواهد شد، بلکه این برخورداری از مال و اولاد زیاد، منافقان را به سوی بدبختی و شقاوت سوق داده و همین عذاب دنیوی بالمآل آنها را کافر و جهنمی خواهد کرد.^{۲۲}

و باز در مورد دیگر می‌نویسد: آیات راجع است به منافقین و بیان اوصاف و نشانه‌های ایشان و توضیح آنچه که اسلام و مسلمین از نیرنگ و مکر و فریب منافقان دیده‌اند] و مصائبی که از ناحیه اهل نفاق متوجه مؤمنین شده است.^{۲۳}

در ضمن تفسیر آیات سوره منافقان می‌نویسد: قرآن، اهتمامی بالغ نسبت به امر منافقین دارد و بایاد سوء اخلاق و رفتار آنها و عنوان کردن دروغگویی و توطئه‌گری و نیرنگ‌بازی ایشان که نسبت به پیغمبر و مسلمانان داشتند، منافقان را شدیداً مورد حمله قرار داده است.

خداوند، منافقین را در دنیا تهدید به کوردلی و فقدان شعور و فهم کرده و در آخرت به گرفتاری عذاب در پست‌ترین دره آتش و هلاکت. و این همه تهدید نیست جز برای این که مسلمانان آنچه از منافقین دیدند از دست مشرکین، یهود و نصاری ندیدند و کافی است این هشدار الهی را در نظر بگیریم که فرمود: «هم العدو فاحذرهم» دشمن واقعی همینها هستند بهوش باش...^{۲۴}

در تفسیر آیات سوره نساء می‌نویسد: آیات هشدار است برای مؤمنین که چرا درباره منافقین، دو گروه شدید، گروهی برخوردار با آنها را لازم می‌شمارید و گروهی دیگر در حق ایشان شفاعت می‌کنید (که شفاعتها و وساطتها بد، آثاری متناسب دارد) و جنگ و برخورد با ایشان را لازم نمی‌دانید و از ریشه فساد چشم می‌پوشید.^{۲۵}

زمینه دوم: اصلی‌ترین بحث را، استاد در این مورد، در سوره منافقین عنوان کرده است که تحلیلی جانانه درباره تاریخچه منافقین و انگیزه‌های نفاق، ارائه داده‌اند و پس از اشاره به جریان ابن ابی سلول چنین می‌نویسند: «و از همین جا برخی گفته‌اند حرکت نفاق با ورود

اسلام به مدینه آغاز شده و تا نزدیکی رحلت پیغمبر اکرم(ص) ادامه داشته است. و این مطلبی است که برخی اظهار کرده‌اند، لیکن ملاحظهٔ حوادث زمان پیغمبر و دقت در فتنه‌ها و آشوبهایی که بعد از وفات آن حضرت رخ داد و با توجه به طبیعت تلاشهای اجتماعی (سیاسی) که اتفاق افتاد نظری دیگر را اقتضا می‌کند.

آنگاه استاد در این که نفاق فقط در مدینه و تا رحلت پیغمبر نبوده چنین اظهار نظر می‌کند:

این سخن مبنی بر آن است که انگیزهٔ نفاق را فقط ضعف و ترس طرف (منافق) و نیرو و توان مسلمانان بدانیم در حالی که انگیزه و عامل نفاق، منحصر به این امر نیست بلکه بیشتر اوقات انگیزه‌های دیگری در ظهور و بروز نفاق در جامعه و افراد، مدخلیت داشته است.

چه بسا مشاهده می‌شود افرادی از هر صاحب ادعائی تبعیت می‌کنند و به دنبال هر فریادی راه می‌افتند و حتی در کنار او با نیروهای مخالف درمی‌افتند به این نیت که روزی نوبت به آنها برسد و آنان نیز به قدرت و سلطه و حکومت دست یابند بویژه که پیغمبر(ص) ضمن دعوت تو حیدی خویش به پیروانش می‌فرمود اگر ایمان آوردید ملوک زمین خواهید شد.^{۲۶} بنابراین عقلاً محتمل است برخی از آنان که در مکه به پیغمبر گرویدند و بظاهر مسلمان شدند و اظهار ایمان به وی کردند برای رسیدن به مقام ریاست و حکومت بوده نه آن که حقیقتاً به وی و اسلام مؤمن باشند.

و بدون تردید این گروه از منافقان برای براندازی حکومت رسول‌الله کاری نکرده و در زمان او با وی به مخالفت برنخاسته‌اند بلکه احیاناً برای تقویت دولت و حکومت او با بذل مال و منال، کوشیده و همگی موانع را از سر راه برداشته‌اند تا به موقع، جسته بر کرسی حکومت تکیه بزنند.

مطلب دیگر این که ادعای استمرار نفاق تا نزدیکیهای رحلت پیغمبر و پایان یافتن آن، پس از وفات امری مسلم نیست. آری با رحلت رسول اکرم جریان نفاق و تلاشهای نفاق آلود عده‌ای به صورت حاد خوابید زیرا با شکل‌گیری خلافت از موضعگیریه‌ها و بهانه‌جوییهای منافقان، دیگر خبری نبود اما آیا این بدان سبب بود که منافقان در اثر رحلت پیغمبر متنبه شده و حقیقتاً به اسلام تشرف یافتند یا این که منافقان، با متصدیان حکومت و خلافت مصالحه کردند که برخی خواسته‌های ایشان اجابت شود و ترك مزاحمت کنند و یا يك نوع مصالحه و

سازش اتفاقی و خودبخودی به وجود آمد و زمینه اصطکاک و برخورد از میان رفت.^{۲۷} این بیان استاد، صراحت کامل دارد که اولاً، نفاق تنها در مدینه پیدا نشده بلکه از آغاز بعثت در مکه و در میان مهاجران نیز منافق وجود داشته است. البته بر انگیزه جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی و ثانیاً، نفاق به عنوان يك رفتار و منافقان بصورت يك اقلیت بی‌ایمان و فرصت‌طلب با رحلت پیامبر اسلام پایان نیافته بلکه هر چند از تب و تاب سابق افتاده ولی این جریان همچنان وجود داشته است.

این نکته را هم اضافه کنم که رفتارهای منافقانه و دورویانه برخی یهود مدینه را که بخش اعظم آیات قرآنی درباره ایشان است، باید مکمل بحث نفاق دانست که در موضوع بندی آیات قرآن نفاق یهود نیز مورد توجه می‌باشد.^{۲۸} و ثالثاً، در قرآن کریم گاهی نفاق در معنی و مفهوم ظریفتری، به کار رفته است. استاد در تفسیر آیه «بشر المنافقین» سوره نساء آیه ۱۳۸، می‌نویسند: آیه تهدیدی برای منافقان است به سبب موالاتشان با کفار و طرح روابط موَدّت آمیز با ایشان به جای مؤمنان. و این صفتی است عمومی که احیاناً غیر منافق را هم شامل می‌شود چون طایفه‌ای از مؤمنان همواره با کفار و بی‌دینان، پیوند برقرار می‌کردند و از مؤمنان می‌بریدند و این امر حتی در زمان رسول اکرم هم وجود داشته است و همین قرینه‌ای است بر این که مراد از منافقان در این آیه مورد بحث مؤمنانی هستند که دچار غفلت و اشتباه شده، کافران و نه مؤمنان را، اولیاء و دوستان و سرپرستان امور خویش، می‌گیرند و مؤید این نکته دنباله آیه است که می‌فرماید: «و قد نزل علیکم فی الكتاب...»^{۲۹}

خاتمه

در پایان بحث این نکته را خاطر نشان می‌سازد که استاد طاب ثراه با استناد آیه «ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا؛ سوره منافقون آیه ۳ و آیه «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم...» سوره مائده آیه ۵۴، ارتداد را نوعی نفاق دانسته و مرتد را منافق تلقی فرموده است.^{۳۰}

و نیز ایمان آوردن مکیان در فتح مکه به سال هشتم هجری را، شاهدی بر وجود نفاق در مکه دانسته‌اند ولی به نظر می‌رسد ارتداد با نفاق از نظر مفهوم و مصداق تفاوت دارد و در معنی آیه سه، منافقان گفته شده: (آمنوا باللسان و کفروا بالقلب) همچنان که ملاک در مدنی یا مکی

بودن نفاق، وجود یا عدم نفاق در قبل و یا بعد از هجرت می‌باشد پس اسلام مکیان در سال هشتم هجری از شواهد وجود نفاق در مکه محسوب نیست که سخن در وجود یا عدم نفاق در مکه قبل از هجرت به مدینه می‌باشد.

والحمد لله و صلى الله على محمد و آله

بی‌نوشتها و مآخذ

- ۱- احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، ماده نفاق.
- ۲- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، همان ماده.
- ۳- ابن الاثیر جزری، النهایة، ج ۵ / ص ۹۸، چاپ بیروت.
- ۴- راغب اصفهانی، المفردات، ماده نفاق.
- ۵- میرزا عبدالرحیم صفی پوری، منتهی الارب فی لغة العرب، ماده نفاق.
- ۶- خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۵ / ص ۱۷۷، تحقیق سامرانی، مخرومی.
- ۷- بخارائی، جواهر القرآن.
- ۸- رک به: فزاد عبدالباقی، المعجم المفسر.
- ۹- سید محمد حسین طباطبائی، المیزان، ج ۱ / ص ۴۱، چاپ نخست.
- ۱۰- رک به: آیه‌های ۹ تا ۲۰ سوره بقره.
- ۱۱- رک به: آیه‌های ۱۶۷ و بعد سوره آل عمران.
- ۱۲- رک به: آیه‌های ۶۶، ۸۸، ۱۳۸، ۱۴۰ الی ۱۴۵ سوره نساء.
- ۱۳- رک به: آیه‌های متفرقه از سوره توبه.
- ۱۴- رک به: آیه‌های ۱۶ تا ۳۰ سوره محمد.
- ۱۵- رک به: النهایة، نظر ابن اثیر.
- ۱۶- المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۴.
- ۱۷- اسحق بن محمد همدانی، سیرة رسول الله، ج ۲ / ص ۷۷۷ چاپ تهران.
- ۱۸- المیزان، ج ۱۹ / ص ۳۲۸.
- ۱۹- سیرة رسول الله، ج ۲ / ص ۹۷۲.

۲۰- هاشم معروف حسنی، سیرة المصطفیٰ، ص ۲۷۹.

۲۱- سیرة رسول اللہ، ج ۲/ ص ۹۷۹.

۲۲- المیزان، ج ۹/ ص ۳۲۳.

۲۳- همان، ص ۲۹۱.

۲۴- همان، ص ۳۳۳.

۲۵- همان، ج ۵/ ص ۲۸ و ۳۴.

۲۶- همان، ج ۱۹/ ص ۳۳۵.

۲۷- همان، ص ۳۳۶.

۲۸- نبویب آی القرآن الکریم.

۲۹- المیزان، ج ۵/ ص ۱۲۰.

۳۰- همان، ج ۱۹/ ص ۳۳۵.

قال الصادق، ع.

إِنَّ اللَّهَ
قَدْ جَعَلَ لَكُمْ فِي خَيْرِي فِي التَّجْمِينِ

خداوند هر چیزی ادره من کردی فرار داده است.

تترجمه از ص ۳۱۶